



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۲۰/۱۱/۰۲

رفعت حسینی

شاه، خسرو، شهریار، امیر در شعر فارسی

فرخی سیستانی، مه میگم برابر بزرگی کوه همالیا { استاذ بسیار کته } استک.

این کاکه فرخی، این عیار سیستان و زاوالستان و کوه بابا

این دزد قاتل شعری در غزنه

و می گوید:

به حرف حرف قرآن که تو فرشته هستی

ترا زین سپس جز فرشته نخوانم

ازیرا که تو آدمی را نمائی

و قسم اسلامی به پستان جنبان زنان که:

امین ملل، شاه زاوالستانی

شهی خسروی شهریاری امیری

شماره ۱۹۲ - در لغز آتش سده و مدح سلطان محمود گوید

فرخی سیستانی « دیوان اشعار » قصاید

مگر خنجر شهریار جهانی

یمین دول میر محمودغازی

امین ملل شاه زاوالستانی

د پانو شمیره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولئ

شهی خسروی شهریاری امیری

که بدعت ز شمشیر او گشت فانی
ملک فره و ملکتش بیکرانه
جهان خسرو و سیرتش خسروانی
نه چون او ملک خلق دیده به گیتی
نه چون او سخی خلق داده نشانی
همه میل او سوی ایزد پرستی
همه شغل او جستن آنجهانی
سپه برده اندر دل کافرستان
خطر کرده در روزگار جوانی
ز هندوستان اصل کفر و ضلالت
بریده به شمشیر هندوستانی
نهاده که هند برخوان هندو
چو دشت کتر بر سرخوان خانی
زهی خسروی کز بزرگی و مردی
میان همه خسروان داستانی

ترا زین سپس جز فرشته نخوانم

ازیرا که تو آدمی را نمائی

به بزم اندرون آفتاب منیری
به رزم اندرون اژدهای دمانی
ترا رزمگه بزمگاهست شاها
خروش سواران سرود اغانی
از این روی جز جنگ جستن نخواهی
به جنگ اندرون جز مبارز نرانی
به هر حرب کردن جهانی گشایی
به هر حمله بردن حصاری ستانی
ز بادسواران تو گرد گردد
زمینی که لشکر بدو بگذرانی

بخندد اجل چون تو خنجر بر آری
بجنب جهان چون تو لشکر برانی
ترا پاسبان گرد لشکر نباید
که شمشیر تو خود کند پاسبانی
ندارد خطر پیش توکوه آهن
که آهن گدازی و آهن کمانی
جهان را ز کفر و ز بدعت بشستی
به پیروزی و دولت آسمانی
نیاید بسی تابه بغداد و بصره
غلامی به صدر امارت نشانی
اگر چه ز نوشیروان در گذشتی
به انصاف دادن چو نوشیروانی
کریمی چو شاخپست، او را تو باری
سختوت چو جسمپست، او را تو جانی
همی تا کند بلبل اندر بهاران
به باغ اندرون روزو شب باغبانی
به بزم اندرون دلفروز تو بادا
به دو فصل دو مایه شادمانی
به وقت بهار اسپر غم بهاری
به وقت خزانی عصیر خزانی
تو بادی جهان داور داد گستر
تو بادی جهان خسرو جاودانی
چنین صد هزاران سده بگذرانی
به پیروزی و دولت و کامرانی

///